

(۱۵) تعیین مجازات برای عمال دولتی و ملاکین و اشخاص دیگر که در انتخابات اعمال نفوذ یا اقداماتی برخلاف قانون بنمایند

فلسفه و تاریخ آن

بقلم آقای درگاهی کرمانی

فلسفه مصدر جملی کلمه یونانی فیلسوف است که معنی آن دانش دوست و در اصطلاح عبارت از دانستن حقائق بانظوریست که هست میباشد . بدون هیچ شک و تردیدی بایستی باین مسئله بدیهی و واضح ایمان آورد که علم بهتر از جهل است خصوص علومیه که انسان را بر حقایق اشیاء مطلع ساخته در شناختن صنع باری تعالی و اسرار و رموز خلقت کمک میکند و شرافت علم حکمت از اینجا معلوم میشود که پایه آن روی فکر و تدبیر نهاده شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود « تفکر یکساعت بهتر از عبادت یکسال است » .

تاریخ فلسفه اما تاریخ فلسفه آنچه بطور تحقیق معلوم شده است و آثار و ظهور آن باقیه از قرون خالیه بر آن دلالت دارد بابل و آشور و در یونان مصر و شوش مراکز بسیار قدیم اکتشافات علمی بوده اند و مملکت فیک که بین مصر و آشور واقع بوده علوم و عوائد این دو کشور را فرا گرفته و به یونانیهای کریت و قبرس و سایر اراضی مجاوره رسانیده و بحکم تحولات و تطورات طبیعی شاگردان جدید تصرفات جدیدی در علم نمود . دایره استنباط را توسعه دادند . مالت و سارد و قبرس و کریت و ساموس مراکز علمی عهد عتیق گردیده سپس سلطان علم خرگاه خود را بماوراء بسفور یعنی در شبه جزیره بالکان خاصه در آتن و در اراضی مجاوره آن انتقال داد . استعداد و قریحه یونانی خاصیت غربی در تکمیل علوم و فنون مزبور داده به قسمی که برای ابد نام یونان را نقش سکه افتخار نموده و اخلاف را که از هر قوم و یا هر ناحیت و اقلیم که باشند مدیون آثار باقیه آن ملت نموده است به قسمی که

امروزه هر علمی که در دنیای دانش مطرح و مطمح نظر علماء و باحثین است فروع محسوب و اصل آنرا یونانیهای قدیم تدوین نموده اند. اما اینحالت چندان در یونان دوام پیدا نکرد زیرا که پس از جنگهای آن و اسارت اختلالی در امور آن کشور پدید آمده که نتوانست بالاخره در برابر فیلیپ و اسکندر مقدونی مقاومت نماید و فلسفه هم ضعف پیدا کرده دیگر فروغ روزافزون اولی را نداشته ولی اسکندریه مرکز دیگری برای علم شد و پادشاهان یونانی مصر که اخلاف اسکندر محسوبند مجاهدات بلیغهای در ترویج علم نموده و کتابخانه مشهور اسکندریه را بنا نمودند

ایران و فلسفه اما ایران، آنچه از آثار باقیه و نقش ونگار در و دیوار شکسته معلوم میشود در هندسه و کلیه ریاضیات ماهر

بوده اند. فلسفه اشراقی هم در بین حکماء عصر کیان جانشین اساطیر الاولین بوده و این نکته را از نوشته های باستانی میتوان فهمید اما در طب و طبیعیات ما نمیتوانیم بفهمیم که تا کجا ماسچه اندازه معلومات داشته اند و بدبخانه هیچ ذیلی که کاشف این مسطور باشد در دست نیست و اینقدر معلوم است که در عصر کیان ذوق فلسفه شناسی در بین بزرگان بوده چنانچه از نامه ای که داریوش بزرگ به هرقلیتوس افسوسی نوشته و حضور حکم را در دربار خویش برای فهمانیدن رموز فلسفه اش استدعا نموده است معلوم میشود که شاهنشاه را بدفتر علمی و صحائف حکمت نظر اشتیاق بوده است. ولی بصرف اینکه پادشاه را ذوق فلسفی بوده است نمیتوان یک حکم کلی بر محیط نمود و کانون علمی برای آن عصر ایران اثبات کرد خصوص که در تاریخ میخوانیم در عصر اردشیر دراز دست نواده داریوش طعون بروز کرده و کشتار عام و فجیعی نمود پادشاه از بقراط تقاضا کرد که از یونان بایران آید و بمعالجه مرض پردازد و بقراط قبول نمود و از این مطلب معلوم میشود اطباء ایران آقدر حذاقت نداشته اند که مساعدت طیب یونانی لازم شده است. مجاورت یونان و ایران را هم نمیتوان دلیل قرارداد

براینکه معلومات آنها مشابه بوده است. اگرچه در معماری و حجاری
روش و طرز مناسبتی داشته اند و ممکن است که ایرانی ها بطیب
هندی در آن عصر تمایل داشته و اگر علوم طبیعی را هم میدانسته اند
نصیبشان محدود و مخصوص بموبدها و ازمحوطه. آتشکده بخارج سرایت
نمی نموده است بهر صورت چون دلیل قطعی نیست حکم قطعی هم مورد
ندارد و اگر دفاتر و نامه های حکمتهی هم بوده بهجوم اسکندر محو
گردیده است.

در عصر ساسانیها فلسفه یونانی در ایران شایع بوده است خاصه
در عصر انوشیروان که ایرانیان مرکز و مهد علوم و فنون عالی نمود.
فشارهای عیسویهای بیزانس بر علماء و حکما سبب شد که جمعی از آنها بدربار
شاهنشاه ساسانی پناه آورده و هنر خود را هنر پرور عرضه داشتند و از
بقایای علماء مکتب اسکندریه هم عده به تسیفون (مداین) شتافتند. در
آن عصر مداین کسری و شهرهای نزدیک آن مهد علم و هنر بوده که
بعدها راهنمای اولی فلسفه عربی میشود.

بعد از استیلاء رومیه بر مصر رونق اولی علم کاهیده و کتابخانه
معروف اسکندریه دچار حریق شده الا اینکه علماء که دفاتر زنده و
کتاب ناطق بودند از نسلی به نسلی موازیت سلف را انتقال داده و نگذاشتند
که این کانون بکلی خاموش گردد. فلسفه قدیم رومیه الکبری همان
فلسفه یونان است چه از یونانیها بطور مستقیم و چه بتوسط مهاجرت علماء
مصر بروم در آن مملکت رواج یافته ولی هیچوقت علماء روم از حیت
معنی و کیفیت پایه اساتید یونانی خود نرسیده اند بعد از استیلاء عرب بر
ایران لطمه شدیدی بهم وارد آمد کتابها دستخوش ضیاع و علماء فراری
و متواری گشتند فقط پاره شهرها که تسلیم شده آثار علمی خود را با علماء
محفوظ نگاهداشت از آنجمله است جندیشاپور که در حدود اهواز واقع
و از قلل و غارت و خرابی مصون مانده علماء آنجا در عصر عباسی

علمدار فلسفه عربی شدند

عوامل فلسفه عربی
فلسفه عربی که اساس فلسفه جدید اروپائی است و آوازه‌اش جهان را فرا گرفته دو عامل مهم در ابتدا داشته است :

یکی بطوری که اشاره شد بقایای علماء ایران - خاصه حکماء چندیشاپور دیگری علماء حران که آنها هم شاگردان با واسطه مکتب اسکندریه و بیزنس محسوب میشوند . اولین ظهور فلسفه در اسلام در زمان آموریا است که خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان عشق و شوق مفرطی بفرا گرفتن شیمی باکیما داشت و نزد حکماء حرانی تحصیل نموده و کتابی هم در این فن منظوماً بنام فردوس الحکمه (۱) تالیف نمود . سپس جابر بن حیان شیمی دان معروف عرب که بنا بر مشهور شاگرد حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام بوده است توسعه در این علم داده و در ضمن عمل و تجربه طولانی الکل را اختراع نمود ولی عصر اموی یک عصر عربی بسیط و چندان بفنون و علوم که لازمه رسوخ در حضارت و تمدن است تعلق نداشت و بیشتر احتیاجات خود را بدست رعایای ایرانی و شامی و مصری انجام میداد . عصر عباسی برای نهضت علمی نیک کوشیده چنانچه بسیاری از ایرانیهای دانا در دربار پذیرفته شدند . وزارت خالد بن برمک متولسی زاده نوبهار (۲) بلخ در دربار منصور عباس تئیرات عمیقی در تعدیل عادات عربی بخشید .

ایرانی ها و فلسفه عربی
ایرانی ها نه تنها بازوان توانا و تیغهای برنده خود را از بی عباس دریغ نداشتند بلکه مغز و هوش و معلومات خویش را هم در پیشگاه جلال دست نشاندهای خود تار نمودند و

(۱) نهایت این کتاب منظوم را بفردوس الحکمه تالیف علی ابن سهل طبری که در طب و فلسفه است اشتباه نمود

(۲) نوبهار ابتدا معبد بودائی بعدها آتشکده زردشت و اکنون محل آن بنام مزار - الشریفین زیارتگاه مسامین است

جز در فن شعر عربی که هنر مخصوص عرب است دیگر در تمام فنون و علوم حتی در حدیث - تفسیر - نحو صرف و لغت ایرانی‌ها اساتید و معلمین اعراب شمرده میشوند :

موافقین صحاح سته عموماً ایرانی و بزرگترین معمار کاخ فسیح الارجاع نحو عربی سیبویه پارسی است اولین نویسند، قواعد معانی و بیان عبدالقاهر گبرگانی و امام اعظم عامه مهملد قواعد اصول فقه ابوحنیفه مروی است بختیشوع ابن جرجیس (۱) سرسلسله اطباء عرب از چندیشاپور است بنی نوبخت (۲) که صاعراً عن کابر و خلفاً عن سلف در دربار بنی عباس عاملدار علم و معرفت بوده‌اند پارسی نژاد میباشند .

اولین نویسنده اجتماعی و ادبی عرب ابن مقفع دادویه پارسی است

(۱) خانواده بختیشوع همه طبیب بوده و بیمارستان چندیشاپور تحت نظرو سرپرستی آنها اداره میشده و بنا بر عقیده فغانی نخستین کسی که از آنها بخدمت خلفا پیوسته است جرجوس یا جرجیس ابن بختیشوع است که به تقاضای منصور بغداد آمده است وقتی که خلیفه مریض بود و اطباء حاضر از معالجه او قاصر بوده اند . پروفیسور برون در « طب عربی » راجع بخاندان مزبور نوشته است که در مدت دوست و پنجاه سالش نسل پیامت برداخته آخرین آنها جبرئیل ابن عبدالله ابن بختیشوع ابن جبرئیل ابن بختیشوع ابن جرجیس ابن جبرئیل و وفات آخری در سنه ۱۰۰۶ میلادی مطابق ۴۰۷ هجری بوده است .

(۲) نوبخت در خدمت منصور عباسی منجم و ستاره‌شناس بود . میبکه پیری بر او دست یافت و نمیتوانست دیگر در خدمت پایدار بماند با اشاره خلیفه پسرش را بحضور برد بجای خویش گذاشت منصور از دانشمند جوان پرسید نادت چیست گفت « تیه‌آزه ماه باز آرد باد خسروانشاه » منصور از درازی اسم او بشکفت اندر شده بختیدیدو گفت که بجای این اسم دراز کنیهای عربی برای تو اختیار میکنیم و کلمه ابوسهل را باو عرضه داشت پذیرفت و ابوسهل ابن نوبخت معروف گشت (نقل از تاریخ الکماء) از این حکایت معلوم میشود که ایرانیها به تبدیل اسم تقرب بحرب میجسته و معجزیات و روحیات عرب را تبدیل و دیگر گونه می ساخته اند و خاندان نوبخت تا مدتی بعد از مامون هم در دربار خلفا عهدهی امور ستاره شناسی و ترتیب رصد و غیره بود و آنرا و مخصوصاً در دربار مامون مثل همه علماء محترم و بزرگوارانند

وسر حدیث نبوی « لو كان العلم بالثیر يالنا له رجال من فارس » مشهود و محقق گردید .



ا کون بایست علل و موجبات اوایه میل عرب را بفلسفه و قنون آن تحقیق نمود : اعراب بعد از رسول اکرم بطوریکه همه میدادند غیر از کتاب کریم و پاره احادیث در امور دینی اطلاعاتی نداشتند و فهم ظواهر کتاب هم برای غیر عالم مشکل بود و بسا بود که بعضی آیات را تفهیمه دچار حیرت میشدند و گمراه میگشتند (۱)

ظهیر حسن بصری یکی از اشخاصی بود که مباحث کلام را تعاطی **مشعرله** مینمود ولی بطور سطحی . وقتی واصل ابن عطا که شاگرد حسن و روحاً نقاد بود با او در مسئله کفر مرتکب کبائر مخالفت نموده و قائل بمنزلیت بین منزلتین کفر و ایمان شد . و اصل چنین گفت چون ایمان کامل منوط بترك معاصی کبیره و نزهت از فحشاء است بنابراین مرتکب کبائر نمیتوان مؤمن کامل نامید و چون معترف بشهادتین مطابق کتاب الهی مسلم است « لا تقولوا لمن القى اليكم السلم است مؤمناً » نمیتوان مرتکب کبیره را کافر مطلق خواند در نتیجه گفت و شنود حسن بر آشفته و اصل را امر باعتزال از حلقه اصحاب نمود . و اصل در گوشه دیگر مسجد رحل خود را افکنده اصحاب او بنام مشعرله مشهور شدند و اختلافاتی بین آنها و پیروان حدیث حادث شد از قبیل مسئله جبر و تفویض و جوب عدالت صانع و عدم آن - حدوث کلام و قدم آن و معلوم است که این نوع مباحث انسان را بطرف حکمت مجذوب میکند .

معاشرت اعراب باحرائیه و ایرانیها سبب فرا گرفتن فلسفه یونانی شد و مخصوصاً بنی عباس خود را طرفدار مشعرله خوانده و عقائد آنان را

(۱) معروف است که در نتیجه همین اشتباهات حسن بصری کار این ابی العوجاء

که دچار شك شده بالعاد کشید

ترویج میکردند و دیگر آنکه طبابت و نجوم را حتماً خلفاء لازم میدانستند و معاشرت آنها با ایرانیها و تغییر وضع زندگی ساده و بسط در ماکل و مشارب و اقسام اغذیه لذیذه و مشروبات مسکویه و معاشرت باغوانی و آراستن بزمهای خسروانی و کثرت تسری جواری ماه رو آنانرا از سلامت طبیعی بدوی منحرف ساخته ناچار از مراجعه باطباء دانا شده و اطباء هم کم‌وبیش از سایر مباحث فلسفه اطلاعی داشته و ذر محاورات عقائد خودرا در جامعه عربی القا می نمودند این بود که احتیاجات مادی هم یک سبب دیگری برای تحول و کمال مغنیات شد.

ظهور بالاخره فلسفه عربی باوج اعلا رسید و هنرپروری و کرامت اشاعره اخلاق و سخا و بزرگواری آل برمک هم بیشتر به ترویج علم مساعدت نمود و باید دانست که در برابر فلاسفه عده متکلمین بود که بنا بر آنچه اشاره شد بمعشرله و اصحاب حدیث منقسم میشدند تا اینکه ابوالحسن اشعری صف اشاعره را تشکیل داد. ابوالحسن اشعری شاگرد ابوعلی جبائی بود وقتی در موضوع جبر و تقویض سؤالی از او نموده^(۱) چون جواب استاد موجب اقباعش نشد از حوزه اصحاب خارج گشته و برای خود حوزه جداگانه تشکیل داده پیروان او که اهل سنت و قشریون سابق بودند بنام اشاعره^(۲) موسوم شدند.

(۱) ابوالحسن از ابوعلی پرسید اگر سه نفر برادر یکی بعد از تولد بمیرد و دیگری بسن کهنلت رسیده و سعید لعافیه و نیکوکار زیسته آنگاه بمیرد و سومی با ارتکاب ملامی و مناهای وانهمالک در معاصی اجلس فرا رسید خداوند با آنها چه میکند ابوعالی بقاعده مشعرله که گناه و نواب فرع حریت اراده فاعل مختار است گفت کودک را نه نوابی است و نه عقابی و محسن به بهشت میرود و مستی بدوزخ. گفت اگر کودک بخداوند شکایت برد که چرا قدر نفر مودی که عمر من طولانی بشود تاامل برادر سعید خود دارای ملکات فاضله شده مستحق کرامت و اجر شوم خداوند چه جواب خواهد داد ابوعالی گفت جواب معلوم است اگر زنده بود ممکن بود مثل برادر دیگرش شقی و معاصی و مستوجب عقوبت شود پس مرگ ناپهنگام برای او رحمت بوده است ابوالحسن گفت پس خوب بود برادر فاسق را هم در کودکی میرانده باشد و غرض ابوالحسن این بود که بر خدا اجراء اصلاح لازم است. (۲) اشعری یعنی برمو و چون ابوالحسن بدنش موی زیاد داشت باشعری معروف و اصحابش اشاعره نامیده شدند.